

## در بند قفسه

می رباید افعی جنگ ، طعمه اش را زین دیار  
زانکه اینجا کینه است و نفرت است وانزجار  
مالک قدرت شدند ناخوانده بر دوش وطن  
بر شدند بهر بقا با غیض در جنگ و شرار  
غاصب ثروت و ملک و مسکنت گردیده اند  
بهر حفظ ناروا اندر ستیز و گیر و دار  
عشرت شان در بهای ذلت مردم بود  
فتنه انگیزند، به نام مذهب و قوم و تبار  
رفعت و آسایش خلق را نمی خواهند از آنک  
چون شونداگاه دریابند ، خصم نابکار  
با جهالت می زیند در بند اوهام و فریب  
عافیت سوز است و عظم زاهدو شیخ مکار  
تاریک اندیشان ستیزند با رهء فرزندگان  
پر کشیده جغد ظلمت سال ها براین دیار  
برستیز، با فتنه و جهل ای وطندارزانکه است  
بینش و علم و معارف رحمت پروردگار  
ابر ظلمت محو میگردد ز نور معرفت  
صبح نور افشان شگافد سینهء شبهای تار  
جهد می باید بری بهر صفا و همدمی  
زیست می باید چو انسان شریف و با وقار